

هوش مصنوعی

اندر مصائب قطعی اینترنت

عادت می‌کنیم



کامران مشفق آرانی

روزی که اینترنت قطع شد جنگ هم شروع شده بود، همه فکر می‌کردیم چند روز بیشتر طول نمی‌کشد. اما حالا چند ماه است که این وضعیت ادامه دارد و ما عادت کرده‌ایم. عادت، نه به این معنا که راضی شده‌ایم یا مشکلی نداریم، بلکه به این معنا که دیگر انتظار تغییر نداریم. این همان چیزی است که از آن به «عادی‌سازی انحراف» یاد می‌شود؛ هر چقدر عادت، نه به این تغییر کم می‌کند.

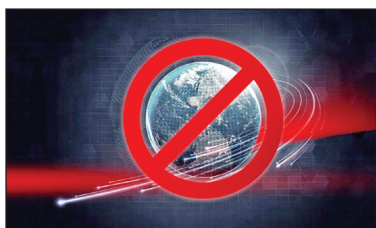
در همان روزهای اولیه قطعی، بازارها اگر چه به دلیل وضعیت خاص اقتصادی برونق و شوک نبودند، ولی کسب و کارها به معنی امروز به خواب فرو رفته بود. مردم هنوز امیدوار بودند که زندگی به مسیر عادی خود باز خواهد گشت. اما امروز بازار خالی‌اند، نه از جمعیت، بلکه از حرکت. مغازه‌ها باز هستند، اما مشتری نیست، کسب و کارهای کوچک یکی پس از دیگری تعطیل و کارمندان اخراج می‌شوند. تعدیل نیرو و بیکاری دیگر خبر تازه‌ای نیست، بلکه یک واقعیت روزمره است. شرکت‌های بزرگ و کوچک، یکی پس از دیگری اعلام می‌کنند که دیگر نمی‌توانند سرمایه‌های انسانی خود را حفظ کنند. هزاران نفر در ماه‌های اخیر کار خود را از دست داده‌اند و هزاران نفر دیگر در انتظار همین سرنوشته هستند.

مناسفانه این داستان تنها در اقتصاد نیست، در واقع تاریخ داستان عادت کردن به محرومیت است. وقتی اینترنت قطع می‌شود، نه فقط ارتباط قطع می‌شود، بلکه امکان کار، درآمد، آموزش و حتی سرگرمی از دست می‌رود. فریلنسرهایی که تمام درآمدها وابسته به اینترنت بود، حالا بیکارند. دانش‌جویانی که نیاز به تحقیق و جست‌وجوی آنلاین داشتند، حالا با شرایط خاص و جدیدی مواجه شده‌اند اگر چه دسترسی آنها به کل قطع نشده، اما محدودیت‌ها از کیفیت و کارایی پژوهش‌های آنان به‌طور قطع خواهد کاست. کسب و کارهای آنلاینی که سال‌ها روی آنها سرمایه‌گذاری شده بود، حالا تعطیلند، اما ما عادت کرده‌ایم. دیگر کسی نمی‌پرسد: «کی وصل می‌شود؟» بلکه می‌گویند: «خب، همیشه هم هست که از هیچی بهتره». این جمله کوتاه، نشانه‌ای تغییر بزرگ است؛ تغییر رویکرد جامعه از مطالبه‌گری برای رفع مشکل، به پذیرش وضعیت موجود.

وقتی شرایط غیرعادی به تدریج عادی می‌شود، انتظارات ما تغییر می‌کند. چیزی که روز اول غیرقابل قبول بود، روز صدم عادی می‌شود. این فرایند در جوامعی که با بحران‌های مزمن روبه‌رو هستند، بسیار سریع‌تر اتفاق می‌افتد. ما در ایران تجربه زیادی از این عادی‌سازی داریم؛ از تورم گرفته تا محدودیت‌های اجتماعی. از قطعی برق تا قطعی اینترنت. هر بار که یک بحران جدید پیش می‌آید، ابتدا شوک می‌شویم، سپس شروع به ابراز ناراضی می‌کنیم و در نهایت عادت می‌کنیم. این چرخه‌ای است که بارها تکرار شده و هر بار کمی سریع‌تر اتفاق می‌افتد. اما هزینه این عادت کردن چیست؟ هزینه‌اش این است که دیگر سکوت را ترجیح می‌دهیم، دیگر انتظار نداریم، دیگر باور نداریم که می‌توان چیزی را تغییر داد. این همان چیزی است که روانشناسان آن را «درماندگی آموخته شده» می‌نامند؛ وقتی انسان بارها تلاش می‌کند و نتیجه نمی‌گیرد، دیگر تلاش نمی‌کند. حتی وقتی امکان تغییر وجود دارد. این درماندگی در همه سطوح جامعه دیده می‌شود؛ از فرد تا خانواده، از محله تا شهر، از شهر تا کل کشور. این عادت کردن در همه جا دیده می‌شود. در صف‌های طولانی که دیگر کسی از آنها شکایت نمی‌کند. در بازارهای خالی که دیگر کسی انتظار شلوغی ندارد. در خانواده‌هایی که دیگر برنامه‌ای برای آینده ندارند. در جوانانی که دیگر به دنبال کار نمی‌گردند، چون می‌دانند کاری نیست. در دانش‌جویانی که دیگر به آینده شغلی خود فکر نمی‌کنند. در والدینی که دیگر برای فرزندان‌شان آرزو ندارند. این عادت کردن، نوعی مرگ آرام است؛ مرگ امید، مرگ انگیزه، مرگ باور به امکان تغییر.

اما آیا همه عادت کرده‌ایم؟ خیر. هنوز کسانی هستند که مقاومت می‌کنند. جوانانی که با وجود همه محدودیت‌ها، هنوز به دنبال راهی برای ادامه زندگی هستند. زنان سرپرست خانوار که با وجود همه فشارها هنوز تلاش می‌کنند کارمندی که خارج شده‌اند، اما هنوز امیدوارند که کار جدیدی پیدا کنند. کسب و کارهایی که با وجود رکود، هنوز تلاش می‌کنند؛ مانند اینها کسانی هستند که هنوز عادت نکرده‌اند. هنوز باور دارند که می‌توان تغییر کرد، هنوز امید دارند که روزی بهتر خواهد شد.

سوال این است: چقدر می‌توانیم در برابر این عادت کردن مقاومت کنیم؟ چقدر می‌توانیم امید را زنده نگه داریم؟ چقدر می‌توانیم باور کنیم که شرایط می‌تواند بهتر شود؟ این سوال‌هایی است که هر روز با آنها روبه‌رو می‌شویم و پاسخ‌ها هر روز سخت‌تر می‌شود، چون هر روز که می‌گذرد، فشار بیشتر می‌شود، امکانات کمتر می‌شود و امید کم‌تر می‌گردد. اما شاید مهم‌ترین چیز این باشد که بدانیم عادت کردن، انتخاب نیست؛ سازگاری اجباری است. ما عادت نمی‌کنیم، چون می‌خواهیم، بلکه چون مجبوریم و این همان چیزی است که باید از آن آگاه باشیم، چون وقتی آگاه باشیم، می‌توانیم در برابر آن مقاومت کنیم. می‌توانیم امید را زنده نگه داریم، می‌توانیم باور کنیم که تغییر ممکن است. می‌توانیم به یک‌دیگر کمک کنیم تا این دوران سخت را پشت سر بگذاریم. اینترنت هنوز قطع است، بازارها هنوز خالی‌اند، تعدیل نیرو هنوز ادامه دارد و بیکاری هر لحظه در حال افزایش است. اما ما هنوز اینجا هستیم و تا وقتی که هستیم، امید هست.



جامعه و سیاست



اتین بالیبار، فیلسوف معاصر فرانسوی

«خشونت و مدنیت» اثر اتین بالیبار در گفت‌وگو با پژمان بر خورداری

خشونت را نمی‌توان به حاشیه نظریه سیاسی تبعید کرد

مدیریت جامعه فقط کنترل بحران نیست

فهم ریشه‌های تعارض و مراقبت از پیوندهای مدنی است!

مترجم کتاب «خشونت و مدنیت» اثر «اتین بالیبار» معتقد است این کتاب به سیاست‌گذاری فرهنگی یاد آوری می‌کند که مدبریت جامعه فقط به معنای کنترل بحران نیست، بلکه به معنای فهم ریشه‌های تعارض، مراقبت از پیوندهای مدنی و توجه به امکان‌های همزیستی در شرایط تفاوت و تنش است. کتاب «خشونت و مدنیت» اثری از «اتین بالیبار» است که به تازگی از سوی انتشارات پژوهش‌گاہ فرهنگ، هنر و ارتباطات (فها) ترجمه شده و آماده عرضه به بازار نشر است. این کتاب توسط پژمان بر خورداری با زحمتی چندین ماهه ترجمه شده در حالی که مترجم اثر تلاش کرده تا ضمن تعهد به متن و نویسنده، کتاب را برای مخاطب فارسی‌زبان حتی الامکان گویا و خواندنی کند. در چند متن کتاب برای مخاطب ناآشنا با مفاهیم علوم اجتماعی، سیاسی و نظریه انتقادی سخت و سنگین است، اما به باور بر خورداری با کمک گرفتن از یکسری مطالعات پیشین و فیش‌برداری حین کتاب می‌توان افق‌های تازه‌ای پیش روی مخاطب خود قرار داد. در متن پیش‌رو گفت‌وگویی با این مترجم انجام شده که از نظر می‌گذرانید.

■ آنچه آشنایی خودتان با نویسنده کتاب، خود کتاب بفرمایید و چرا این اثر برای شما مناسب تشخیص داده‌شد که ترجمه کنید؟

آشنایی من با اتین بالیبار، پیش از این کتاب، از مسیر مطالعات فلسفه سیاسی و نظریه انتقادی شکل گرفت. بالیبار از جمله متفکرانی است که در چند دهه اخیر در حوزه‌های مانند شهروندی، دولت، مرزها، نژادپرستی، دموکراسی، نسبیت آزادی و برابری و همچنین بازخوانی انتقادی سنت‌مارکسی نقش بسیار مهمی داشته است. کتاب‌های جدی و خوبی هم از ایشان در ایران ترجمه و منتشر شده‌اند و خوانندگان حوزه علوم اجتماعی و علوم سیاسی در ایران نیز بیشتر بالیبار را به واسطه همکاری استاد خودش یعنی لویی آلتوسر برای بازخوانی اندیشه‌های مارکس می‌شناسند. بر این اساس، او از آن دسته متفکرانی است که صرفاً در یک سنت محدود باقی نمی‌ماند، بلکه پرش‌های بنیادینی را در سطحی نظری و در عین حال انضمامی مطرح می‌کند.

آشنایی با خود این کتاب نیز از همین آغاز شد، آنچه در این اثر برای من اهمیت ویژه داشت، این بود که بالیبار به یکی از دشوارترین مسائل جهان معاصر یعنی خشونت نه به شکل صرفاً اخلاقی و نه صرفاً به صورت توصیف و قیاس، بلکه در نسبت

با سیاست، شهروندی و امکان زندگی مشترک می‌پردازد. این کتاب از من مترجم به عنوان خواننده جدی فلسفه سیاسی، این احساس را ایجاد کرد که با متنی مواجه هستم که فقط یک بحث نظری انتزاعی پیش نمی‌برد، بلکه می‌تواند به فهم موقعیت معاصر ما کمک کند. همچنین دلیل اینکه این اثر را برای ترجمه مناسب تشخیص دادم، چند نکته بود: اول اینکه موضوع کتاب، یعنی نسبت خشونت و مدنیت، موضوعی کاملاً زنده و مساله‌مند است؛ هم در سطح جهانی و هم برای جامعه ما. دوم اینکه بالیبار در این کتاب، خشونت را صرفاً در قالب جنگ، سرکوب یا زور مستقیم نمی‌بیند، بلکه آن را در

نیست، اما به لایه‌ای عمیق‌تر از آن می‌پردازد؛ یعنی به افق مفهومی و فکری‌ای که هر سیاست‌گذاری فرهنگی، اجتماعی و حتی حکمرانی عمومی، آگاهانه یا ناآگاهانه در درون آن عمل می‌کند. سیاست‌گذار همیشه فقط با داده و برنامه و بودجه سروکار ندارد؛ او با تصویری از جامعه، انسان، تعارض، نظم، امنیت، تفاوت، مشارکت و شهروندی هم سروکار دارد. کتاب بالیبار از این جهت اهمیت دارد که نشان می‌دهد اگر نسبت مابا خشونت، حذف‌طرزومرزندی‌های اجتماعی روشن نباشد، حتی سیاست‌هایی که در ظاهر مغالطه‌به‌نظم یا انسجام هستند، ممکن است در عمل به بازتولید آشکالی از گسست اجتماعی بینجامد. بنابراین من فکر

می‌کنم نباید از این کتاب انتظار داشت که مستقیماً نسخه سیاست بدهد؛ یعنی مثلاً بگوید در فلان مساله فرهنگی یا اجتماعی چه این‌نمائی باید نوشت. اما کتاب می‌تواند ذهن و نگاه سیاست‌گذار را عوض کند. می‌تواند حساسیت و انسیب به بعضی مفاهیم و نسبت‌ها افزایش دهد. می‌تواند به یاد آوری کند که مدیریت جامعه فقط به معنای کنترل بحران نیست، بلکه به معنای فهم ریشه‌های تعارض، مراقبت از پیوندهای مدنی و توجه به امکان‌های همزیستی در شرایط تفاوت و تنش است. از این منظر، این کتاب برای سیاست‌گذاران حوزه فرهنگ، برای پژوهشگران علوم اجتماعی و حتی برای مدیران فرهنگی، از آن جهت مهم است که ما را به این پرسش‌ها می‌رساند: جامعه را چگونه می‌فهمیم؟ آیا جامعه صرفاً مجموعه‌ای از افراد قابل مدیریت است یا بیشکمی زنده از روابط، تعارض، باحفظه‌ها، نابرابری‌ها و مطالبات و اگر پاسخ دومی درست باشد، آن وقت سیاست فرهنگی معطوف به پیام‌رسانی یا تنظیم‌اداری باشد، بلکه باید فهم عمیق‌تری از امر اجتماعی داشته باشد.

بهرطور، خاسته از این کتاب مفهوم مدنیت اهمیت زیادی دارد. مدنیت در اینجا نه فقط در معنای متداول عمومی‌ای، بلکه به معنای حفظ امکان زندگی مشترک در دل تعارض هاست. برای هر سیاست‌گذاری فرهنگی، این نکته اساسی است، چون حوزه فرهنگ، اگر درست فهمیده شود، یکی از مهم‌ترین میدان‌های تقویت همین ظرفیت مدنی است. ظرفیت شنیدن، گفت‌وگو، شناخت تفاوت و جلوگیری از تبدیل اختلاف به حذف متقابل.

پس به من معتقد کتاب می‌تواند در سطح سیاست‌گذاری موثر باشد، اما نه به صورت مستقیم و تکنیکی، بلکه در سطح چارچوب‌بخشی به فهم سیاست‌گذار و غنی کردن دستگاه مفهومی او.

■ نقطه اتصال و ارتباط کتاب را با شرایطی که کشور درگیر نوعی جنگ شد و همچنین ناآرامی‌هایی که طی سال گذشته و سالیان اخیر تجربه کردیم، بفرمایید. این کتاب از منظر اندیشه‌های فکری و فلسفی چه جایگاهی دارد که چنین بشود به کمک آن چنین مسائلی را فهم کرد؟

اگر بخواهیم با احتیاط و در سطحی کاملاً اندیشه‌ای پاسخ بدهیم، باید بگوییم که ارزش این کتاب دقیقاً در این است که ما را از واکنش‌های صرفاً لحظه‌ای و احساسی دور و کمک می‌کند مساله خشونت را در لایه‌ای عمیق‌تر و بنیادین‌تر ببینیم. در موقعیت‌های بحرانی، معمولاً گفتار عمومی به سمت دوگانه‌های خیلی تند و فوری می‌رود؛ نظم، امنیت، امنیت تهدید، خودی غیر خودی یا حق باطل اما کتاب بالیبار به ما یاد آوری می‌کند که اگر فقط در سطح این دوگانه‌ها باقی بمانیم، ممکن است از فهم سازوکارهای بازمانیم که خشونت را تشدید می‌کنند یا آن را از سطح تعارض قابل مدیریت به سطح خشونت افراطی می‌برند.

اگر بخواهیم با احتیاط و در سطحی کاملاً اندیشه‌ای پاسخ بدهیم، باید بگوییم که ارزش این کتاب دقیقاً در این است که ما را از واکنش‌های صرفاً لحظه‌ای و احساسی دور و کمک می‌کند مساله خشونت را در لایه‌ای عمیق‌تر و بنیادین‌تر ببینیم. در موقعیت‌های بحرانی، معمولاً گفتار عمومی به سمت دوگانه‌های خیلی تند و فوری می‌رود؛ نظم، امنیت، امنیت تهدید، خودی غیر خودی یا حق باطل اما کتاب بالیبار به ما یاد آوری می‌کند که اگر فقط در سطح این دوگانه‌ها باقی بمانیم، ممکن است از فهم سازوکارهای بازمانیم که خشونت را تشدید می‌کنند یا آن را از سطح تعارض قابل مدیریت به سطح خشونت افراطی می‌برند.

شکل ساختاری نهادهای وحی در فرآیندهای طرد و حذف اجتماعی هم‌ردیابی می‌کند. سوم اینکه کتاب در عین دشواری نظری می‌تواند برای طیفی از مخاطبان علوم انسانی، از فلسفه و جامعه‌شناسی گرفته تا مطالعات فرهنگی و سیاست‌گذاری الهام‌بخش باشد. به تعبیر دیگر احساس من این بود که این کتاب فقط برای «فلسفه‌گرایان تخصصی» نوشته نشده، بلکه می‌تواند در فضای فکری و فرهنگی ایران هم به یک گفت‌وگوی جدی دامن‌زننده، به‌ویژه در این پرسش که چگونه می‌توان در جهان پر تنش معاصر، از سیاستی برای پژوهشگران علوم اجتماعی و حتی برای مدیران فرهنگی، از آن جهت مهم است که ما را به این پرسش‌ها می‌رساند: جامعه را چگونه می‌فهمیم؟ آیا جامعه صرفاً مجموعه‌ای از افراد قابل مدیریت است یا بیشکمی زنده از روابط، تعارض، باحفظه‌ها، نابرابری‌ها و مطالبات و اگر پاسخ دومی درست باشد، آن وقت سیاست فرهنگی معطوف به پیام‌رسانی یا تنظیم‌اداری باشد، بلکه باید فهم عمیق‌تری از امر اجتماعی داشته باشد.

بهرطور، خاسته از این کتاب مفهوم مدنیت اهمیت زیادی دارد. مدنیت در اینجا نه فقط در معنای متداول عمومی‌ای، بلکه به معنای حفظ امکان زندگی مشترک در دل تعارض هاست. برای هر سیاست‌گذاری فرهنگی، این نکته اساسی است، چون حوزه فرهنگ، اگر درست فهمیده شود، یکی از مهم‌ترین میدان‌های تقویت همین ظرفیت مدنی است. ظرفیت شنیدن، گفت‌وگو، شناخت تفاوت و جلوگیری از تبدیل اختلاف به حذف متقابل.

پس به من معتقد کتاب می‌تواند در سطح سیاست‌گذاری موثر باشد، اما نه به صورت مستقیم و تکنیکی، بلکه در سطح چارچوب‌بخشی به فهم سیاست‌گذار و غنی کردن دستگاه مفهومی او.

■ نقطه اتصال و ارتباط کتاب را با شرایطی که کشور درگیر نوعی جنگ شد و همچنین ناآرامی‌هایی که طی سال گذشته و سالیان اخیر تجربه کردیم، بفرمایید. این کتاب از منظر اندیشه‌های فکری و فلسفی چه جایگاهی دارد که چنین بشود به کمک آن چنین مسائلی را فهم کرد؟

اگر بخواهیم با احتیاط و در سطحی کاملاً اندیشه‌ای پاسخ بدهیم، باید بگوییم که ارزش این کتاب دقیقاً در این است که ما را از واکنش‌های صرفاً لحظه‌ای و احساسی دور و کمک می‌کند مساله خشونت را در لایه‌ای عمیق‌تر و بنیادین‌تر ببینیم. در موقعیت‌های بحرانی، معمولاً گفتار عمومی به سمت دوگانه‌های خیلی تند و فوری می‌رود؛ نظم، امنیت، امنیت تهدید، خودی غیر خودی یا حق باطل اما کتاب بالیبار به ما یاد آوری می‌کند که اگر فقط در سطح این دوگانه‌ها باقی بمانیم، ممکن است از فهم سازوکارهای بازمانیم که خشونت را تشدید می‌کنند یا آن را از سطح تعارض قابل مدیریت به سطح خشونت افراطی می‌برند.

اگر بخواهیم با احتیاط و در سطحی کاملاً اندیشه‌ای پاسخ بدهیم، باید بگوییم که ارزش این کتاب دقیقاً در این است که ما را از واکنش‌های صرفاً لحظه‌ای و احساسی دور و کمک می‌کند مساله خشونت را در لایه‌ای عمیق‌تر و بنیادین‌تر ببینیم. در موقعیت‌های بحرانی، معمولاً گفتار عمومی به سمت دوگانه‌های خیلی تند و فوری می‌رود؛ نظم، امنیت، امنیت تهدید، خودی غیر خودی یا حق باطل اما کتاب بالیبار به ما یاد آوری می‌کند که اگر فقط در سطح این دوگانه‌ها باقی بمانیم، ممکن است از فهم سازوکارهای بازمانیم که خشونت را تشدید می‌کنند یا آن را از سطح تعارض قابل مدیریت به سطح خشونت افراطی می‌برند.

یکی از ایده‌های مهم کتاب این است که همه خشونت‌ها یکسان نیستند و همه تعارض‌ها هم از و مانا پیدا به خشونت منتهی شوند. پرسش اصلی این است که در چه شرایطی یک جامعه می‌تواند تعارض را در سطح سیاسی، مدنی و قابل گفت‌وگو نگه دارد و در چه شرایطی تعارض به سمت انهدام متقابل، طرد کامل یا خشونت غیرقابل تبدیل سوق پیدا می‌کند. از این جهت کتاب می‌تواند به ما کمک کند درباره مرز میان تعارض و ویرانی عمیق‌تر فکر کنیم. به نظر من، در هر جامعه‌ای که با تنش، نااطمینانی، بحران یا تجربه‌های سخت جمعی روبه‌رو است، این کتاب یادآور یک نکته اساسی است: بقای جامعه فقط به کنترل بحران وابسته نیست، بلکه به حفظ ظرفیت‌های مدنی آن وابسته است. اگر امکان گفت‌وگو، اعتماد، میانجیگری و بازسازی پیوندهای اجتماعی تضعیف شود، هر جامعه‌ای در برابر اشکال شدیدتر خشونت آسیب‌پذیرتر می‌شود. از این منظر، اهمیت کتاب نه در تفسیر مستقیم یک رویداد خاص، بلکه در فراهم کردن یک افق تحلیلی است. این کتاب به ما می‌آموزد که در دوره‌های تنش و بحران، بیش از همیشه باید به پرسش از مدنیت، شهروندی و امکان کنش سیاسی غیرویرانگر بازگردیم.

■ هدف اصلی نویسنده از نگارش متن چه بوده و در چه بستری از فضای سیاسی-اجتماعی می‌آید؟

به نظر من، هدف اصلی بالیبار در این کتاب این بوده که نشان دهد مساله خشونت را دیگر نمی‌توان به حاشیه‌های نظری سیاسی تبعید کرد. او می‌خواهد بگوید که خشونت، چه در اشکال آشکار و چه در صورت‌های ساختاری و نهادهای در متن جهان مدرن و معاصر حضور دارد و اگر بخواهیم از سیاست، شهروندی و دامو کراسی سخن بگوییم، باید این حضور را جدی بگیریم.

بستر نگارش این کتاب نیز بسیار مهم است. این اثر از دل جهانی می‌آید که در آن، هم خشونت‌های کلاسیک مانند جنگ، سرکوب و مرزهای سخت وجود دارد و هم شکل‌های جدیدتر خشونت مانند طرد اجتماعی، بی‌ثبات‌سازی زندگی، فرسایش شهروندی، رشد نابرابری‌ها و اشکال نوین خشونت.

به همین دلیل، کتاب را باید در متن تحولات اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم فهمید؛ دوره‌ای که در آن هم ایده‌های دموکراتیک وجود داشتند و هم زمان‌بندی‌های عمیق بحران در امر سیاسی.

بالیبار در این نوشته، به دنبال این است که از مفهوم مدنیت نوعی بازاندیشی رادیکال ارائه دهد و او نمی‌خواهد فقط بگوید خشونت بد است و صلح خوب است، بلکه می‌پرسد در جهانی که تعارض، نابرابری و حساسیت‌ها و نسبت‌ها بعضی مفاهیم و نسبت‌ها افزایش سلطه و واقعیت دارند، چگونه می‌توان از سیاستی دفاع کرد که امکان زندگی مشترک را نابود نکند.

■ تا کجا به اینکه متن کتاب نیازمند شناخت از مباحث علوم اجتماعی است، برای مخاطب علاقه‌مند قبل و بعد از مطالعه این کتاب چه توصیه‌ای دارید؟

بله، این کتاب بی‌تردید کتابی آسان و کاملاً مقدماتی نیست. خواننده برای برقراری ارتباط بهتر با آن، بهتر است حداقلی از آشنایی با مباحث علوم اجتماعی، فلسفه سیاسی و نظریه انتقادی داشته باشد. البته این به آن معناییست که فقط متخصصان می‌توانند آن را بخوانند، بلکه به این معناست که خواننده علاقه‌مند را با آماجگی بیشتری سراغ ببرد؛ به‌ویژه بیشتر خواهد برد. توصیه من برای پیش از مطالعه کتاب این است که خواننده دست کم با چند محور آشنا باشد: مفهوم دولت مدرن، مفهوم شهروندی، نسبت خشونت و قدرت، کلیاتی از نسبت فلسفه سیاسی مدرن و تا حدی با مباحث نظریه انتقادی یا سنت مارکسیستی.

اگر کسی بخواهد با آماجگی بیشتری این کتاب را بخواند، آشنایی مقدماتی با اندیشه‌های مانند هابز، هگل، اسپینوزا، مارکس و نیز مباحث جدیدتر درباره دولت، خشونت و حکومت مدرن بسیار کمک‌کننده است. چون بالیبار در این کتاب با این سنت‌ها وارد گفت‌وگو می‌شود. اما توصیه مهم من برای حین مطالعه این است که خواننده کتاب را اشتباه زده نخواند. این کتاب از آن متونی است که بهتر است فصل به فصل با مکتوب و حتی با یادداشت‌برداری خوانده شود. بعضی مفاهیم آن، مثل «خشونت افراطی»، «مدنیت» یا «خشونت غیرقابل تبدیل»، نیازمند تامل تدریجی‌اند.

بعد از مطالعه کتاب نیز پیشنهاد می‌کنم خواننده سراغ آثاری برود که افق این بحث را گسترده‌تر می‌کنند؛ یعنی کتاب‌هایی درباره شهروندی، خشونت، دموکراسی، مرزها و نظریه دولت، چون این کتاب بیش از آنکه نقطه پایان باشد، نقطه آغاز یک سلسله پرسش‌های تازه است. اگر بخواهیم خیلی خلاصه بگوییم، بهترین شیوه خواندن این کتاب، خواندن مفهومی و گفت‌وگو محور است؛ نه صرفاً خواندن برای اطلاع. باید با آن کلنجار رفت، پرسش‌هایش را جدی گرفت و اجازه داد که بعضی از پیش‌فرض‌های ما واکنش‌های صرفاً لحظه‌ای و احساسی دور و کمک می‌کند مساله خشونت را در لایه‌ای عمیق‌تر و بنیادین‌تر ببینیم.

■ نکته تکمیلی پیشنهادی برای پایان مصاحبه دارید؟

به گمانم اهمیت اصلی این کتاب در این است که ما را وادار می‌کند خشونت را نه فقط به عنوان یک رویداد، بلکه به عنوان یک مساله بنیادین برای فهم سیاست، جامعه و شهروندی ببینیم. در زمانی که بسیاری از پیوندهای جمعی شکننده شده‌اند، این کتاب به ما یادآوری می‌کند که مدنیت یک امر تزئینی نیست، بلکه شرط امکان زندگی مشترک است.

درباره کتاب احساسات سیاسی نوشته مار تا سی. نوسباوم

دمیدن روح در کالبد لیبرالیسم



هومن نهرمند

کتاب احساسات سیاسی با عنوان فرعی چرا عشق برای عدالت اهمیت دارد، خرداد ۱۴۰۴ توسط نشر شیراز به انتشار رسید. این ترجمه از کتابی است که نوسباوم در سال ۲۰۱۲ به نگارش در آورده و سامان ایران روانه کرده است. مار تا نوسباوم در این کتاب تکلیفی را بر دوش می‌کشد که کمتر نویسندگان حوزه فلسفه سیاسی حاضر بود. سراغ آن برود؛ پیوند لیبرالیسم با احساسات انسانی. او که پروژه خود را ادامه‌دهنده پروژه جان رالز می‌داند، معتقد است هنر و فرهنگ اعم از خطابه، شعر، موسیقی یا معماری شهری از ترویج‌دهنده احساسات است. اند که مخاطب را به بنیان‌فکری و نظری متصل می‌کند. او توجه خود را متمرکز بر دو کشور آمریکا و هند می‌کند و از سیاستمداران، شاعران و دیگر پیشروان هنر و فرهنگ نمونه‌هایی عرضه می‌کند که قابلیت برقراری ارتباط با عواطف انسانی جمعیت‌های عظیم مردم‌شمار را داشته‌اند. از دیگر نکات برجسته کتاب توجه نوسباوم بر مطالعات حوزه روانشناسی است که نحوه بروز احساسات انسانی را مورد نظر قرار داده و پیوسته با زیربنای مطالعات و آزمایشات علمی را از حوزه روانشناسی به حوزه سیاست می‌کشد.

بنیان فکری اصلی اندیشه لیبرالیستی در حوزه فلسفه سیاسی به پروژه‌های فکری جان استوارت میل و جان رالز معطوف است. آگوست کونت، پدر جامعه‌شناسی و رابیندرانات تاگور، شاعر شناخته‌شده هند از دیگر افرادی هستند که عقاید و آثارشان در این کتاب مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. مونتسارت و والت ویتمن، آهنگساز و شاعر نامدار در تکوین نقش احساسات در کتاب حضوری چشمگیر دارند و سیاستمدارانی که نوسباوم سراغ آنها می‌رود افرادی چون ابراهام لینکلن، فرانکلین روزولت، مائتا گاندی و جواهر لعل نهرو هستند.

آنچه این کتاب را از بسیاری کتاب‌های حوزه فلسفه سیاسی متمایز می‌کند، اتکالی آن بر آزمایشات علمی در حوزه روانشناسی است. به‌طور نمونه ما می‌دانیم که فرآیندهای شفقت‌طلبی در کشت‌داروینی در ابتدای امر مؤثرتر است. مطالعه‌های زیادی به‌هم‌زنگی با جمعیت‌ها در دوره‌های نزدیک است که فرد تا به حال آشنایان داشته است. سرایت می‌یابد. در واقع همدلی از یکسو امکاناتی برای شفقت و مهرورزی فراهم می‌آورد و در عین حال موجب نزدیکی و ناتوانی انسان در درک درد و رنج دیگری می‌شود. در برخی آزمایشات نشان داده شده که علاوه بر افراد نزدیک به فرد، تشخیص ممکن است همدلی را متوجه فردی کند که روایتی شخصی از درد رنج زندگی شخصی او می‌شنود و از این حیث ممکن است عدالت را فدای همدلی با فردی آشنا کند. آزمایشات دیگری نشان می‌دهد که انسان تمایل زیادی به‌هم‌زنگی با جمعیت دارد و وقتی اکثریت از چیزی پیروی می‌کنند، به‌رغم آگاهی از اشتباه بودن نظر اکثریت، طرف آنها را می‌گیرد. گسترش اندیشه و فرهنگ انتقادی در حوزه آموزش و از کودکی یکی از مهم‌ترین راه‌حل‌های مواجهه با این بنیان‌های ذاتی است. همدلی قلبیت گسترش یافتن راجحانه‌ها در آگاهی همراه‌شود و حقوق اقلیت قابل دفاع است. چنانچه قانون حد مرزی بر گسترش استبداد اکثریت بنهد و از حقوق اقلیت دفاع کند. عشقی که ما را نوسباوم از آن سخن به میان می‌آورد، تا خانواده آغاز می‌شود. به‌گروه‌ها و افراد نزدیک می‌رسد و به‌مرور می‌یابد و میهن‌دوستی و عشق به انسان‌هایی که فرد تا به حال ندیده است و در دیگر نقاط جهان ساکنند، گسترش می‌یابد. ابزار او برای عمویت دادن به این عشق خطابه‌های سیاسی، شعر، موسیقی، رقص و یادآوری کلیه و فرهنگ است. این نوع از عشق انسان به انسان در بسیاری از سخنرانی‌ها، اشعار و آثار ادبی که نوسباوم در کتاب به‌ررسی آنها می‌پردازد، مشاهده می‌شود.

طرح سیاسی‌ای که نوسباوم بیش از همه از آن دفاع می‌کند و پروژه عدالت‌خواهی جان رالز را نیز می‌توان به ادامه همان تعریف کرد، پروژه نیویدل فرانکلین روزولت است. این پروژه در زمان جنگ جهانی دوم و به‌ویژه با تشدید بیکاری، خواستار مداخله دولت در اقتصاد و اصلاحات گسترده اقتصادی شد. نوسباوم در کتاب خود سراغ خطابه‌ها و سخنرانی‌های او می‌رود که به‌خوبی احساسات انسانی را به‌طرحی سیاسی پیوند می‌دهد. به‌طور نمونه آنجا که روزولت از نوعی آزادی سخن به میان می‌آورد که گویی تا آن زمان توجه کافی به آن نشده و آن آزادی از فقر، در عین حال روزولت از گسترش اندیشه‌های لیبرالیستی در زمانه خود آگاه است و دموکراسی را فادای اصلاحات اقتصادی نمی‌کند، بلکه آن را مکمل دموکراسی می‌بیند. می‌شود گفت که نوسباوم از چهار جهت کتابی پیشرو و متمایز است: اول اینکه پروژه جان رالز را به‌خوبی به حوزه احساسات سیاسی تفسیر می‌دهد. مثلا آنچنانکه رالز می‌اندیشد او نیز همدلی مبتنی بر عدالت را از کار لیبرالیسم سیاسی می‌داند که در مقابل بحث‌های متفردی‌گرای خاموش است و تنها به‌جماع همپوشان بسته می‌کند. دوم اینکه پیوندی علمی میان نظریات حوزه روانشناسی و حوزه فلسفه سیاسی برقرار می‌کند. سوم آنکه نگاه او به مسیر تکوین دموکراسی هند که طیفی زیادی از ادیان و فرهنگ‌ها را دربر گرفته قابلیت انتشار نظرش به کشور‌های با تنوع‌های قومی و نژادی را می‌دهد و در آخر او لیبرالیسم و اندیشه سیاسی را به هنر و فرهنگ متصل می‌کند. دو حوزه‌ای که در بسیاری از اوقات در دو ساحت متفاوت قرار دارند.



منبع: ایپنا